



نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

در بخش اول کتاب فلسفه سال یازدهم درباره آغاز تاریخ فلسفه، به خصوص در یونان باستان مطالبی خواندیم و با فیلسوفان بزرگ آن دوره، از جمله سقراط، افلاطون و ارسطو آشنا شدیم.

اکنون در این بخش از کتاب می‌خواهیم چگونگی شکل‌گیری فلسفه در جهان اسلام را مرور کنیم و با زندگی و اندیشه‌های برخی از فیلسوفان بزرگ این دوره آشنا شویم.

البته، در کتاب سال قبل، در ضمن مباحث و موضوعات فلسفی، نظرات و دیدگاه‌های فلاسفه مسلمان و سایر فیلسوفان مشهور را درباره موضوعاتی مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان و فلسفه اخلاق مطالعه کرده‌ایم و ادامه نظرات آنها را در همین کتاب مطالعه می‌کنیم.

آغاز فلسفه در جهان اسلام (۱)

از ورود فلسفه به جهان اسلام در حدود سیزده قرن می‌گذرد. در حقیقت، سیزده قرن است که مسلمانان نوعی «حیات علمی»^۱ دارند که از آن به «حیات فلسفی» تعبیر می‌کنیم. «حیات علمی و فلسفی» در جامعه‌ای جوانه می‌زند و رشد می‌کند که «حیات عقلی» وجود داشته باشد. در واقع، حیات علمی و حیات فلسفی از میوه‌ها و ثمرات «حیات عقلی» اند.

حیات عقلی مسلمانان از چه زمانی آغاز شد؟ چگونه پس از گذشت حدود دو قرن از ظهور اسلام، حیات فلسفی به مرحله‌ای از رشد رسید که اولین فیلسوف مشهور مسلمان به نام «ابویوسف یعقوب بن اسحاق» ظهور کرد و حدود ۲۷۰ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشت؟ سرچشمه‌های این حیات عقلی و فلسفی کجاست؟



در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی»، تألیف هانری کرین فرانسوی آمده است: ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی در حدود سال ۱۸۵ هجری در کوفه به دنیا آمد و در بغداد، دوران علمی خود را سپری کرد. مورخان او را فیلسوفی ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، موسیقی‌دان و طبیب معرفی کرده‌اند. وی مترجمانی داشت که آثار مختلف علمی را از زبان‌های گوناگون ترجمه می‌کردند و در اختیارش قرار می‌دادند. کندی در سال ۲۶۰ هجری درگذشت.

۱. در اینجا مقصود از علم، صرف علوم تجربی نیست بلکه همه شاخه‌های آن، اعم از ریاضی، فیزیک، جامعه‌شناسی، کلام و تفسیر و فلسفه را در بر می‌گیرد.

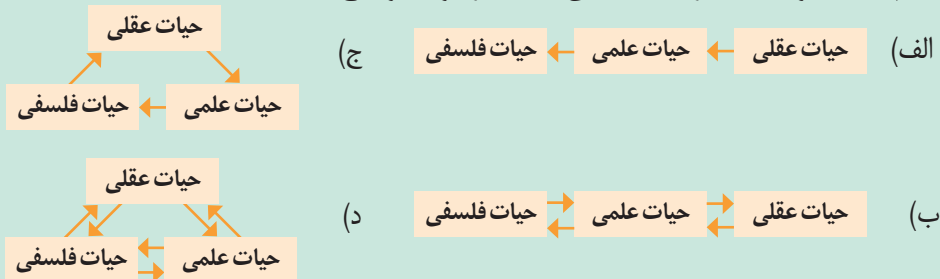
در کتاب «تاریخ حکمای اسلام» اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی آمده است که بنا بر روایت گروهی از دانشمندان شیراز، چون بخش منطق کتاب «نجات» شیخ الرئیس ابن سینا به شیراز رسید، دانشمندان این شهر مطالعه آن را آغاز کردند. یکی از ایشان که اعلم آنان بود، از آن کتاب چندین اشکال و ایراد گرفت. آن اشکال ها را در جزوه ای نوشت و به پیوست نامه ای توسط ابوالقاسم کرمانی به اصفهان نزد شیخ فرستاد (ابن سینا آن روزها در اصفهان زندگی می کرد). ابوالقاسم در یک روز گرم، نزدیک غروب آفتاب به حضور شیخ رسید و نامه و جزوه را تقدیم او کرد. شیخ، در حالی که اطرافیانش گرد او بودند، بدان جزوه نگریست و تا وقت ادای نماز خفتن^۱، با ابوالقاسم صحبت می داشت. پس از آن به مطالعه اشکال ها پرداخت و نوشتن جواب آغاز کرد و در آن شب که از شب های کوتاه تابستان بود، پنج جزوه ده ورقی، درباب آن اشکالات کتابت نمود. آنگاه خوابید و چون نماز بامداد بگذارد، شاگردش، ابو عبید، آن جزوات را که مشتمل بر حل مشکلات و جواب اشکالات دانشمند شیرازی بودند، به ابوالقاسم داد و گفت: حضرت استاد فرمودند: «در جواب شتاب کردم تا قاصد درنگ ننماید.»

بزرگان شیراز چون آن جزوات بدیدند و کیفیت تحریر آنها را شنیدند، در شگفت شدند و شیخ را تحسین کردند.^۲

۱ این رفت و آمد و شور و نشاط علمی نشانه چیست؟ آیا در هر جامعه ای چنین شور و نشاطی امکان پذیر است؟

۲ از عمل دانشمند شیرازی و رفتار ابن سینا چه برداشتی می توان کرد؟

کدام یک از نمودارهای زیر را انتخاب می کنید؟ نظر خود را توضیح دهید.



۱. نماز عشا

۲. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹ به نقل از تاریخ حکمای اسلام، اثر بیهقی، ص ۶۶

زمینه‌های رشد فلسفه

زمینه اول: اگر رشد و شکوفایی علم در جامعه را به رشد گیاهان در یک مزرعه تشبیه کنیم، می‌توان گفت اولین شرط آن وجود زمین آماده و حاصلخیز است. وجود «حیات عقلی» در یک جامعه و حضور عقلانیت و احترام به عقل، همان زمین آماده‌ای است که دانه هر شاخه از دانش در آن کاشته شود، درخت تناوری خواهد شد و ثمر خواهد داد.

مورخان علم گزارش داده‌اند که حیات تعقلی مسلمانان با ظهور اسلام و تشکیل جامعه اسلامی مقارن بوده است.^۱ به عبارت دیگر، پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم «حیات عقلی» جامعه اسلامی را پایه‌گذاری کردند. آن حضرت برای ایجاد چنین حیاتی از روش‌هایی خاص و بدیع استفاده کرد؛ به طوری که جامعه اسلامی عصر او در زمانی کوتاه به مرتبه‌ای ممتاز از «حیات عقلی» نائل آمد. پیامبر اکرم ﷺ، قرآن کریم و پیشوایان بزرگوار برای این حیات عقلی که همان فضای فرهنگی و اجتماعی جهت بحث و گفت‌وگوی عقلانی است، زمینه‌سازی کردند؛ فرصت تفکر و اندیشه‌ورزی برای مردم فراهم آمد و بسیاری از مردم وارد مباحثات علمی شدند. برخی از این زمینه‌سازی‌ها که در قرآن کریم و رفتار رسول خدا ﷺ مشاهده می‌شود، عبارت‌اند از:

- ۱ ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خردورزی؛
- ۲ تکریم علم به عنوان ثمره تفکر و خردورزی؛
- ۳ تکریم پیوسته عالمان و دانشمندان؛
- ۴ طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی و به کار گرفتن شیوه‌های مختلف استدلال؛
- ۵ مذمت پیوسته نادانی و جهل، به طوری که در جامعه یک ویژگی منفی تلقی شود؛
- ۶ دعوت به یادگیری علوم دیگر ملت‌ها و تمدن‌ها و استفاده از آنها.

تطبیق

هر یک از عبارت‌های زیر بیشتر با کدام یک از موارد فوق تطبیق می‌کند؟

- ۱ قرآن کریم می‌فرماید: او اول است و آخر و ظاهر است و باطن، و او به هر چیزی داناست.^۲
- ۲ امیرالمؤمنین می‌فرماید: موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوه؛ زیرا جملگی مجردند و فعلیت تمام دارند و نهایت کمال ممکن خود را دارا هستند. خداوند بر آنها تجلی کرد، نورانی شدند...^۳

۱. برای مطالعه گزارش مورخان علم می‌توانید به این کتاب‌ها مراجعه کنید: متفکران اسلام، بارون کارا دو وو، ترجمه احمد آرام؛ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه حسینی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام؛ پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی اکبر ولایتی؛ دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی؛ عظمت مسلمین در اسپانیا، ژوزف ماکاپ، ترجمه فیضی؛ علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام؛ فرهنگ اسلام در اروپا، زیگرید هونکه، ترجمه رهبانی؛ کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب؛ میراث اسلام، جمعی از خاورشناسان؛ خدمات مقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری.

۲. حدید، ۳

۳. صور غاریه عن المواد، خالیه عن القوة والاستعداد، تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ... (غُرر الحکم و دُرر الکَلِم، ج ۲، ص ۴۱۷)

۳ روزی رسول خدا ﷺ وارد مسجد مدینه شد. دید که جمعی از مردم به عبادت مشغول اند و گروهی دربارهٔ مسائل علمی گفت‌وگو می‌کنند. ایشان به سوی گروه دوم رفت و کنار آنان نشست و فرمود: من برای گسترش علم مبعوث شده‌ام.^۱

۴ رسول خدا ﷺ فرمود: حکمت گم‌شده مؤمن است. آن را طلب کنید؛ حتی اگر نزد مُشرک باشد.^۲

۵ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر کس برای خدا صفتی جدا از ذات قائل شود، او را قرین چیز دیگری ساخته و هر کس خدا را قرین چیز دیگری بداند، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بیندارد، برای او جزء قائل شده است.^۳

از همان عصر رسول خدا ﷺ بحث و گفت‌وگوی عقلی در مسائل اعتقادی آغاز شد. در همان قرن اول هجری، دانشمندانی تربیت شدند که در روش عقلی و استدلالی در مسائل اعتقادی مانند اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و نیز مسائلی مانند جبر و اختیار متبحر بودند و به تعلیم و کتابت اشتغال داشتند. این دسته از دانشمندان، که موضوعات اعتقادی دین را با استدلال و منطق مورد بحث قرار می‌دهند، متکلم نامیده می‌شوند. پس، حیات عقلی مسلمانان از همان ابتدای ظهور اسلام آغاز شد و بعد از دو قرن، به حیات فلسفی انجامید.

نهضت ترجمهٔ متون که از قرن دوم هجری آغاز شد، یکی دیگر از زمینه‌های شکل‌گیری «حیات فلسفی» در جهان اسلام بود. البته این نهضت منحصر به دانش فلسفه نبود بلکه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست را هم شامل می‌شد و در نتیجهٔ آن، کتاب‌های فراوانی از زبان‌های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی و در رشته‌های مختلف علمی ترجمه شدند. در آن عصر، نهضت ترجمه و یادگیری از دیگران آن قدر اهمیت داشت که گفته‌اند خُنین بن اسحاق، مترجم معروف و زبردست آن زمان، گاهی معادل وزن کتابی که ترجمه کرده بود، زر دریافت می‌کرد.

در چنین شرایطی، مسلمانان به زودی معارف پیشینیان را فرا گرفتند و در تمامی رشته‌های دانش سرآمد ملت‌های زمان خود شدند. در فلسفه نیز یادگارهای فیلسوفان بزرگ یونان را آموختند و با نقد و بررسی آراء آن حکیمان، نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند که ضمن برخورداری از آراء افلاطون و به خصوص ارسطو، دربردارندهٔ اندیشه‌های جدیدی بود که تا آن روزگار سابقه نداشت.

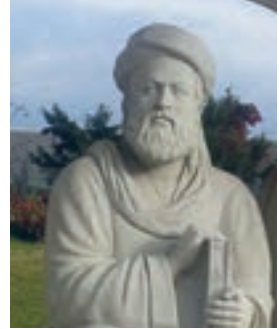
۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. الحکمة ضالة المؤمن، فاطمیها و لَوْ عندالمشرک، (بحار الانوار، ج ۷۸ ص ۳۴)

۳. نهج البلاغه، خطبة اول

حکمای مشاء

فلسفه اسلامی در آغاز سرشتی کاملاً استدلالی داشت و متکی بر آراء ارسطو بود. از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه می کرد، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی قوی به خود گرفت و نبوغ استدلالی ابن سینا، این صورت را با ظریف ترین موشکافی ها آراست. این شیوه تفکر فلسفی به خاطر مؤسس اول آن، ارسطو، به «حکمت مشاء»^۱ معروف شد. از آنجا که فارابی و ابن سینا بزرگ ترین حکمای مشاء محسوب می شوند، در اینجا زندگی و خصوصیات این دو فیلسوف را بررسی می کنیم.^۲



ابن سینا

معلم ثانی

حکیم ابونصر محمد فارابی در ناحیه فاراب خراسان در حدود سال ۲۶۰ هجری متولد شد. از جوانی تحصیل در فقه و حدیث و تفسیر قرآن را آغاز کرد. سپس، به بغداد رفت و از محضر ابو بکر متی بن یونس که از حکیمان و مترجمان نامدار بود، بهره برد و فلسفه آموخت. او برای تکمیل مطالعاتش به حران رفت و به آموختن ادامه داد. پس از آن، به بغداد بازگشت و از آنجا عازم دمشق شد که سیف الدوله حمدانی در آنجا حاکم بود. او تا آخر عمر نزد حمدانی زندگی کرد و در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی درگذشت. عالمان و مورخان فلسفه، فارابی را بنیان گذار و مؤسس حکمت مشائی می دانند.



فارابی به تربیت نفس اهمیت بسیار می داد. به نام و شهرت بی اعتنا بود و بسیار ساده می پوشید. او حتی مخارج خود و خانواده را از راه کار و تلاش روزانه به دست می آورد. رنج و مشقت زندگی هرگز فارابی را از تحصیل باز نداشت. او بعضی از شب ها زیر نور چراغ پاسبانان شهر درس می خواند و اغلب تا صبح بیدار بود.

۱. مشاء به معنی «بسیار راه رونده» است. این حکمت را بدین خاطر مشاء گفته اند که ارسطو در هنگام تدریس، معمولاً راه می رفت و قدم می زد. برخی نیز گفته اند که چون عقل و اندیشه این فلاسفه پیوسته در مشی و حرکت بوده و دائماً میان مقدمات و نتایج در رفت و آمد است، فلسفه آنان را مشاء نامیده اند. (فلسفه مشاء، محمد ذبیحی، ص ۱ و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۵، ص ۱۴۸)

۲. همان طور که در کتاب فلسفه سال یازدهم مشاهده کردید، نظرات فیلسوفان در هر موضوعی، در ضمن همان موضوع مطرح می شود تا امکان مقایسه آنها با یکدیگر فراهم شود. برای مثال، ضمن بحث معرفت شناسی و انسان شناسی، نظرات چند فیلسوف بیان و با یکدیگر مقایسه شده است. بر این اساس، در اینجا به جزئیات نظرات این فیلسوفان کمتر اشاره خواهیم کرد.

مقام علمی و فلسفی فارابی

بیشتر بدانیم

ابن سینا در شرح زندگی خود که برای شاگردش بازگو کرده است، می‌گوید: «... بعد از آن، به علم الهی (فلسفه) آمدم و کتاب «مابعدالطبیعه» (ارسطو) را مطالعه کردم و چیزی از آن نفهمیدم و مقصود نویسنده بر من معلوم نشد. چهل مرتبه آن را خواندم؛ به‌طوری که عبارات آن در حافظه‌ام ماند ولی مقصود آن را نفهمیدم. از خودم مأیوس شدم و به خود گفتم که این کتابی است که راهی به فهم آن نیست؛ تا آنکه روزی در بازار، کتابی در دست دلالی دیدم و او آن را بر من عرضه کرد و من قبول نکردم؛ اعتقادم این بود که فایده‌ای در این علم نیست. دلال به من گفت صاحب این کتاب به پول محتاج است. آن را خریدم و در آن نظر کردم. کتابی بود از فارابی در «اغراض مابعدالطبیعه». به خانه آمدم و شروع به خواندن کردم و اغراض آن کتاب بر من معلوم شد؛ زیرا عبارات کتاب ارسطو را حفظ بودم. از این حادثه بسیار خوشحال شدم و در روز دیگر برای شکر خدا به فقرا صدقه بسیار دادم.»

وی علاوه بر فلسفه که در آن سرآمد روزگار بود، در حقوق، نجوم و سیاست نیز شهرت داشت و به درجه‌ی استادی رسیده بود. پزشکی را به‌خوبی می‌دانست و در مداوای بیماران تبخّر داشت. در فلسفه‌ی سیاست نظریه‌پرداز بود و دیدگاه ویژه‌ای را مطرح کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک است.

فارابی با میراث فلسفی یونان، به‌خصوص آراء افلاطون و ارسطو، به‌خوبی آشنا بود و توانست نقاط مشترک اندیشه‌های آن دو را بیابد و در کتابی با عنوان «الجمع بین رأی الحکیمین» (جمع میان نظرات دو حکیم) ارائه کند. فارابی در کتابی به نام «اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» با دقت و توانایی بسیار، نظرات ارسطو را شرح می‌کند و نکات پیچیده‌ی آن را آشکار می‌سازد؛ چنان که بعدها راهنمای ابن سینا در فهم کتاب ارسطو می‌شود.

وی به علت آشنایی عمیق با تعالیم اسلام، توانست آموخته‌های خود از افلاطون و ارسطو و سایر فیلسوفان گذشته را در یک نظام فلسفی جدید عرضه کند و فلسفه‌ی مشائی را در جهان اسلام بنا نهد. از این رو پس از ارسطو لقب «معلم» گرفت و به «معلم ثانی» شهرت یافت.

فلسفه‌ی سیاسی فارابی

فارابی هرگز مشاغل سیاسی را نپذیرفت و با اهل سیاست معاشرت نداشت. با وجود این، در سیاست بسیار اندیشید و آثار متعددی در این زمینه نوشت.

او انسان را مدنی بالطبع می‌داند و معتقد است که به حسب فطرت و طبع خود به جامعه گرایش دارد و می‌خواهد با هم‌نوعان خویش زندگی کند. به عقیده‌ی فارابی، مسیر سعادت و کمال انسان از زندگی اجتماعی می‌گذرد؛ لذا هدف اصلی جامعه و مدینه، سعادت در دنیا و آخرت است.

براین اساس، بهترین مدینه‌ها مدینه‌ای است که مردم آن به امور مشغول و به فضایی آراسته‌اند که مدینه را به سوی سعادت می‌برد و چنین جامعه‌ای «مدینه‌ی فاضله» است.

فارابی مدینه‌ی فاضله را به بدنی سالم تشبیه می‌کند که هر عضو آن متناسب با



کتاب آراء مدینه‌ی فاضله

ویژگی خود وظیفه‌ای دارد و آن وظیفه را به نحو احسن انجام می‌دهد. همان گونه که در اعضای بدن، برخی بر برخی تقدم دارند، برخی از اعضای جامعه نیز بر برخی دیگر مقدم‌اند؛ مثلاً همان طور که قلب بر همه اعضای بدن ریاست دارد، در مدینه فاضله هم کسی باید بر دیگران برتری داشته باشد و بر آنان ریاست کند.

ریاست جامعه باید بر عهده کسی باشد که روحی بزرگ و سرشتی عالی دارد و به عالی‌ترین درجات تعقل رسیده است که بتواند احکام و شرایع را دریافت کند؛ یعنی رهبر جامعه کسی جز پیامبر خدا نیست. پیامبر می‌تواند با مَلک وحی اتصال دائمی داشته باشد. این ویژگی برای امامان و جانشینان او هم هست و همین اتصال پیوسته با عالم بالا به پیامبران امکان می‌دهد که جامعه را به درستی و در جهت نیل به سعادت حقیقی رهبری کنند.

فارابی مدینه جاهله را در مقابل مدینه فاضله، قرار می‌دهد و معتقد است که مهم‌ترین تفاوت آن با مدینه فاضله در هدف آن است. در مدینه جاهله هدف مردم فقط سلامت جسم و فراوانی لذت‌هاست. آنها گمان می‌برند که اگر به چنین لذت‌هایی دست یافتند، به سعادت رسیده‌اند و اگر دست نیافتند، به بدبختی افتاده‌اند.

مقایسه

با توجه به آنچه درباره مدینه فاضله فارابی گفته شد، نظر فارابی درباره هریک از موارد زیر را مشخص کنید.

در مدینه فاضله	در مدینه جاهله	موضوعات
		هدف
		مردم
		رئیس
		نسبت اعضا با هم



فلسفه در جهان اسلام (۲)

➤ شیخ الرئيس فلسفه

حسین بن عبدالله بن سینا که در مشرق زمین به «ابن سینا» و «ابوعلی سینا» و با القاب باشکوه «شیخ الرئيس» و «حجة الحق» شهرت دارد و در اروپا او را «اویسنا»^۱ و «اویسن»^۲ و «شاهزاده اطبا» می نامند، از داناترین و پرآوازه ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در سراسر جهان است.

ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در یکی از روستاهای بخارا متولد شد. این فیلسوف در زندگی نامه ای که برای شاگرد وفادار خود، ابو عبید جوزجانی، نگاشته مراحل رشد علمی و فلسفی خود را توضیح داده است. در این زندگی نامه آمده است که پدر ابن سینا وی را در همان کودکی به معلم قرآن و ادب می سپارد و او چنان در آموختن قرآن و ادب پیش می رود که مردم از میزان دانشش در ده سالگی تعجب می کرده اند.

ابن سینا در منطق و ریاضیات شاگرد ابو عبدالله ناتلی بود اما به سرعت بر معلم خویش پیشی گرفت؛ به گونه ای که قسمت های دشوار کتاب را برای او روشن می کرد.

مطالعات او در فقه، ریاضیات، منطق، فلسفه و طب چنان عمیق و گسترده بود که در شانزده سالگی بیشتر علوم زمان را فرا گرفت.

۱. Avicenna

۲. Avicenne

ابن سینا خود می‌گوید: «علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم ... با این همه، از مناظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم. در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود. پس، مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزاء فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شب‌ها را به مطالعه و طلب علم می‌گذراندم. هنگام مطالعه، هر مطلبی به نظرم می‌آمد، مقدمات آن را می‌نوشتم، در آن نظر می‌کردم و شروط آن را منظور می‌داشتم تا آنکه حقیقت آن بر من معلوم می‌شد. اگر در مسئله‌ای حیران می‌ماندم و بر حد وسط قیاس آن راه نمی‌بردم، به مسجد جامع می‌رفتم و نماز می‌گزاردم و نزد مُبدِع کل، زاری و تضرع می‌کردم تا آنکه بر من آشکار می‌گردید و شب به خانه برمی‌گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می‌شدم و چون خواب بر من غلبه می‌کرد یا ضعیفی در خود مشاهده می‌کردم، تجدید قوا می‌کردم و باز به قرائت مشغول می‌شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من مکشوف می‌شد.»



«نزد ناتلی شروع به خواندن باب «کلیات خمس» کردم. چون به تعریف جنس رسیدیم، چند سخن بر او ایراد نمودم که بسی به شگفت آمد و به پدرم گفت: البته او را به غیر از تحصیل، به کاری مشغول مساز. هر مسئله‌ای که ناتلی مطرح می‌کرد، می‌فهمیدم و بهتر از خود او آن را تصور می‌کردم.»

درس

از این نقل مختصر از زندگی ابن سینا، چه نکاتی را می‌توان برداشت کرد؟

۱

۲

روش ابن سینا در تحلیل مسائل فلسفی، عقلی و استدلالی است. او این روش را که ارسطو پایه‌گذاری کرد و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند. ابن سینا فلسفه‌مثنائی را به صورت مدوّن و نظام‌مند ارائه کرد.^۱



در سال ۴۲۵ هـ. ق. سلطان مسعود غزنوی به اصفهان حمله کرد. ابن سینا که نزد علاءالدوله، حاکم اصفهان، احترام خاصی داشت، آهنگ همدان کرد. در مسافرت، بیماری قولنج وی عود کرد. ابن سینا احساس کرد که دیگر یارای مقابله با بیماری را ندارد. پس، به اطرافیان گفت: «نَفْسِی که تدبیر بدن من بر عهده‌اوست، از تدبیر عاجز شده و دیگر درمان سودی ندارد.» چند روزی به این حال گذشت. او دارایی خود را به فقرا بخشید و روزها و شب‌ها قرآن می‌خواند و نماز و نیایش می‌کرد. سرانجام، در آیین تشییع و با اعتقاد پارسایی کامل در سپیده دم روز جمعه اوّل رمضان ۴۲۸ دیده از جهان فرو بست.

۱. فلسفه‌مثناء، محمد ذبیحی، ص ۱۰ و ۱۱

تألیفات

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه و پرماجرایی خود بیش از دویست کتاب و رساله در شاخه‌های گوناگون علم و فلسفه نوشت که برخی از آنها قرن‌ها در مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده‌اند و برخی امروز هم تدریس می‌شوند. کتاب‌های زیر از مهم‌ترین آثار او هستند:



کتاب قانون

۱ قانون: که نوعی فرهنگ‌نامه پزشکی است، از معروف‌ترین آثار ابن سینا به‌شمار می‌رود و به زبان‌های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است.



کتاب شفا

۲ شفا: این دایرةالمعارف عظیم علمی و فلسفی مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی است. قسمت الهیات شفا که دربردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل‌ترین مرجع حکمت مشائی است و هم‌اکنون نیز در حوزه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم‌ترین کتب فلسفی به حساب می‌آید.

۳ نجات: شکل مختصر کتاب شفاست و به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است.



کتاب نجات

۴ انصاف: دارای بیست جزء و شامل ۲۸ هزار مسئله بوده اما در حمله غزنویان به اصفهان به غارت رفته و تنها چند جزء آن باقی مانده است.

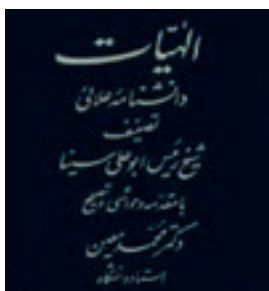
۵ اشارات و تنبیهات: آخرین دیدگاه‌های ابن سینا در حکمت را شامل می‌شود.

۶ دانشنامه علایی: به زبان پارسی است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است. این کتاب در اصفهان و برای علاءالدوله، حاکم آن شهر نوشته شده است.

طبیعت‌شناسی ابن سینا

از نظر ابن سینا طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد در ذات عالم طبیعت است.

علت نام‌گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزاء این عالم، هر کدام طبع و ذات خاصی دارند و خود این عالم نیز به عنوان یک «کل»، طبع



کتاب دانشنامه علایی

هر سو که دودیدیم همه روی تو دیدیم
هر جا که رسیدیم سرکوی تو دیدیم
هر سرو روان را که در این گلشن دهر است
بر رُسته بُستان و لب جوی تو دیدیم^۱



سیره نویسان نوشته‌اند که ابن سینا با ابوسعید ابی‌الخیر، عارف نامی قرن پنجم دیدار نموده است. پس از این دیدار، از ابن سینا پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟

ابن سینا گفت: هر چه من می‌دانم او می‌بیند.

از ابوسعید پرسیدند: بوعلی را چگونه یافتی؟

ابوسعید گفت: هر چه را ما می‌بینیم، او می‌داند.

برخی مورخان در این دیدار حضوری تردیدهایی کرده‌اند. لیکن آنچه گزارش شده، بیان وضعیت حال فیلسوف و عارف است.^۲

و ذاتی دارد که منشأ و مبدأ حرکات و تحولات آن است.

خداوند، عالم طبیعت را با لطف و عنایت خود پدید آورده و همه اجزاء آن چنان ترکیب و تألیف شده‌اند که بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن، را تحقق می‌بخشند.

به نظر ابن سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می‌دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر می‌رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی وقایع ویرانگر طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند. به همین جهت، با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی‌توان درباره آن داوری کلی کرد؛ مثلاً زرد شدن برگ‌های سبز درختان در پاییز برای کسی که فقط پاییز را می‌بیند، حادثه‌ای ناگوار تلقی می‌شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده می‌کند، می‌داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می‌کند.

ابن سینا از مامی خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت، برای کشف ویژگی‌ها و روابط پدیده‌های آن (که به شکل‌گیری علوم طبیعی منجر می‌شود)، در رابطه وجودی این عالم با مبدأ کل جهان هستی نیز تأمل کنیم. شیخ‌الرئیس می‌گوید: «آیا می‌دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی‌نیاز مطلق است که هیچ چیز در هیچ چیز از او بی‌نیاز نیست. ذات هر چیزی از اوست؛ زیرا ذات هر چیز یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است. پس، همه چیزهای دیگر بنده و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.»^۱

از نظر ابن سینا، تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق در روابط میان پدیده‌ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده‌ها عبور می‌دهد و به باطن آنها می‌رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق و امی دارد و مصداق آیه شریفه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند»^۲ - می‌سازد.

۱. شمس مغربی

۲. اشارات و تنبیهات، نمط ششم، تذهیب

۲. فاطر، ۲۸

۲. فلسفه مشاء، محمد ذبیحی، ص ۴ و دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴ ص ۲۶

دیدگاه ابن سینا دربارهٔ عالم طبیعت را مطالعه کنید و به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ چرا ابن سینا عالم طبیعت را هدفمند می‌داند و برای آن هدف و مقصد قائل است؟

.....

.....

۲ چگونه ابن سینا طبیعت را یک مجموعهٔ دارای اعتدال و رو به کمال می‌داند، در عین حال که از اموری مانند مرگ، سیل، زلزله و نظایر آن هم آگاهی دارد؟

.....

.....

۳ شهرت ابن سینا در طب و طبیعت‌شناسی کمتر از فلسفه نیست. پس، چرا نگاه او به طبیعت با نگاه کسی که فقط در زیست‌شناسی یا طبیعت‌شناسی تخصص دارد، متفاوت است؟ آیا این قبیل تفاوت‌ها را امروزه هم می‌توان مشاهده کرد؟

.....

.....

ابن سینا در داستان عرفانی - فلسفی «حی بن یقظان» آورده است:

«نیکویی وی پردهٔ نیکویی وی است و آشکار شدن وی سبب پنهان شدن وی است. چنان که آفتاب اگر چنداندکی پنهان شد، بسیار آشکارا شد و چون سخت پیدا شد، اندر پرده شد. پس، روشنی وی پردهٔ روشنی وی است.»^۱

مقصود ابن سینا چیست؟ آیا می‌توانید آن را توضیح دهید؟

.....

.....

۱. قصهٔ حی بن یقظان اثر ابن سینا، ترجمهٔ ابوعبید جوزجانی، شاگرد وی، (فیلسوفان و عرفای دیگری هم قصه‌هایی با نام حی بن یقظان دارند).

حکیم اشراقی



شیخ شهاب‌الدین سهروردی از برجسته‌ترین چهره‌های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین، در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریه سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. تحصیل خود را در مراغه آغاز کرد. پس از آن، به اصفهان رفت و با اندیشه‌های ابن سینا آشنایی کامل یافت. سپس، عزم سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی در آمیخت و به مجاهدت با نفس مشغول شد. او اغلب ایام سال روزه داشت و در خلوت خود به ذکر و عبادت مشغول بود تا آنکه به مقامات عالی عرفان و برترین درجات حکمت نائل شد. در همین دوره، مهم‌ترین کتاب خود «حکمة الاشراق» را نوشت و مکتبی جدید را در فلسفه اسلامی ارائه کرد. سهروردی در این کتاب از شیوه مشائیان فراتر می‌رود و حکمت اشراقی را پایه‌گذاری می‌کند.^۱

یکی از فقیهان عصر شیخ می‌گوید: «در کاروان سربایی در ارض روم، هنگام زمستان فرود آمدم. آواز تلاوت قرآن شنیدم. به سرایدار گفتم: این کیست که تلاوت می‌کند؟

گفت: شهاب‌الدین سهروردی است.

گفتم: درباره او چیزهایی شنیده‌ام. می‌خواهم او را از نزدیک ملاقات کنم.

گفت: هیچ‌کس را نمی‌پذیرد، اما وقتی خورشید بالا می‌آید، از اتاق خارج می‌شود و کنار آن سکو می‌نشیند.

کنار سکو منتظر شدم تا آمد. برخاستم و سلام کردم. فهمید که قصد دیدارش را دارم. سجاده خود را گذاشت و نشست. با او سخن گفتم و او را در عالمی دیگر یافتم.^۱

روش فلسفی

شیخ اشراق به ابن سینا احترام می‌گذاشت و از او سپاسگزاری می‌کرد. در عین حال، می‌کوشید حکمت استدلالی ابن سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند. او با احیاء فلسفه نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی، «حکمت اشراق» را پایه‌گذاری کرد. حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب استدلال اکتفا نمی‌کند بلکه آن را با سیر و سلوک قلبی نیز همراه می‌سازد. فیلسوف اشراقی می‌کوشد آنچه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربه درونی دریابد و به ذائقه دل برساند و آنچه را از طریق شهود کسب کرده است، با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد. از نظر سهروردی، تحقیق فلسفی به شیوه استدلالی محض و بدون رسیدن به قلب بی نتیجه است و سیر و سلوک روحانی و قلبی هم بدون تربیت عقلانی گمراه‌کننده می‌باشد.

۱. سهروردی از ایران به آناتولی و از آنجا به سوریه می‌رود و به شهر حلب وارد می‌شود. حاکم شهر حلب، ملک ظاهر، پسر صلاح‌الدین ایوبی (قهرمان جنگ‌های صلیبی) مقدم او را گرامی می‌دارد و تدریس در مدرسه خلاویه حلب را به او می‌سپارد. مباحث وی در عرفان و فلسفه مورد قبول برخی فقهای قسری عامه که تنها به ظواهر شریعت توجه داشته‌اند، واقع نمی‌شود. آنها از ملک ظاهر می‌خواهند که او را زندانی کند و به قتل برساند. ملک ظاهر که در باطن به شیخ ارادت می‌ورزد، چنین کاری را نمی‌پذیرد. فقیهان شکایت پیش پدرش، صلاح‌الدین، می‌برند و صلاح‌الدین دستور قتل سهروردی را صادر می‌کند. سرانجام، ملک ظاهر مخالف میل باطنی خود شیخ را در حلب زندانی می‌کند. شیخ در زندان و در ۳۶ یا ۳۸ سالگی از دنیا می‌رود. برخی گفته‌اند او را در زندان خفه کرده‌اند. برخی نیز گفته‌اند که وی را به دار آویخته‌اند. آنچه روشن است این است که روز جمعه آخر ذی‌الحجه الحرام سال ۵۸۷ حجازه او را از زندان بیرون آورده و به خاک سپرده‌اند.

۱. طبقات الاطباء، نوشته ابن ابی اصیبعه

با توجه به تعریف حکمت اشراق، حکمت مَشاء با اشراق و نیز سیر و سلوک معنوی عرفا با حکمت اشراق چه تفاوتی دارند؟

۱.....

۲.....

دسته‌بندی جویندگان معرفت

سهروردی جویندگان معرفت را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

۱ آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته‌اند و جویای آن‌اند؛

۲ آنان که در فلسفه استدلالی به کمالی رسیده‌اند ولی از ذوق و عرفان بهره‌ای ندارند؛

۳ آنان که به طریقه برهان و فلسفه استدلالی توجهی ندارند و فقط تصفیۀ نفس می‌کنند و به شهودهایی دست یافته‌اند؛

۴ سرانجام، آنان که هم در صُور برهانی به کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. اینان حکیم متألّه‌اند و بهترین دسته به حساب می‌آیند. شیخ اشراق درباره این گروه می‌نویسد:

«هرگاه اتفاق افتد که در زمانی حکیمی غرق در تألّه بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامّه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست... جهان هیچ‌گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست...؛ زیرا برای مقام خلافت ضروری است که امور و حقایق را بی‌واسطه، از حق تعالی دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست بلکه گاه باشد که امام تألّه در ظاهر حاکم باشد و گاه به طور نهایی... [در هر حال] او راست ریاست تامّه، اگرچه در نهایت گمنامی باشد. و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکند.»



حکمة الاشراق، مهم‌ترین اثر سهروردی و منبع اصلی حکمت اشراق است. این کتاب به زبان عربی است و در سال ۵۸۲ تألیف آن به پایان رسیده است. هانری کرین، فیلسوف بزرگ فرانسوی، برای نخستین بار متن حکمة الاشراق را تصحیح کرد و به چاپ رساند.

اشراق نور

شیخ اشراق مبدأ جهان و خالق هستی را نور محض می‌داند^۱ و او را «نور الانوار» می‌نامد. اشیاء دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده‌اند. پس، هر واقعیتی «نور» است اما نه نور مطلق، بلکه درجه‌ای است از نور. پس، تفاوت موجودات در شدت و ضعف نورانیت آنهاست. او می‌گوید:

«ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا پیوسته نور افشانی (اشراق) می‌کند و بدین ترتیب، متجلی می‌شود و همه چیزها را به وجود می‌آورد و با اشعه خود به آنها حیات می‌بخشد. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری، عبارت از وصول کامل به این روشنی است.»^۲

در فلسفه شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می‌کنند. مشرق جهان در جغرافیای سهروردی، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره‌ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته‌اند.

بررسی

۱ میان نام‌گذاری فلسفه سهروردی به «اشراق» و استفاده از مفهوم «نور» به جای «وجود» چه رابطه‌ای هست؟

.....

.....

۲ آیا فلسفه اشراق سهروردی از فلسفه خارج و وارد عرفان شده یا همچنان فلسفه باقی مانده است؟

.....

.....

۱. یادآور آیه ۳۵ سوره نور: «الله نور السماوات و الارض»

۲. حکمة الاشراق، سهروردی



دوران متأخر

اگر از آغاز ظهور اسلام تا ابتدای حکومت صفویان را دورهٔ متقدم بدانیم و از عصر صفویه تا دورهٔ معاصر را دورهٔ متأخر بشماریم، لازم است با اوضاع فلسفی این عصر و بزرگ‌ترین فیلسوف آن آشنا شویم. قبل از ورود به دورهٔ متأخر باید این نکته را بررسی کنیم که فلسفه، در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت. دانشمندان علم کلام، که به آنها متکلمین می‌گویند، می‌خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند. بسیاری از متکلمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می‌کردند. برخی از این انتقادهای آن قدر شدید بود که فلسفه را پس از ابن‌سینا، در بخش‌هایی از جهان اسلام به رکود کشاند.^۱ البته در ایران این انتقادهای تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره‌ای طولانی از کشمکش‌های اجتماعی، که در پی حملهٔ مغول پیش آمد، با آغاز حکومت صفویه، ایران به نوعی ثبات و پایداری رسید. همین امر سبب شد که در پایتخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحلهٔ جدیدی شود. میر محمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میر ابوالقاسم فندرسکی مشهور به میر فندرسکی و بالاخره، محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملا صدرا و صدر المتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحلهٔ استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.



شیخ بهایی



مدرسه صفویه در اصفهان



میرداماد

۱. این مسئله را در درس «عقل و فلسفه» پیش‌تر بررسی کرده‌ایم.

صاحب حکمت متعالیه



ملاصدرا

ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. تحصیل را در همان جا آغاز کرد اما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید. وی ابتدا به حلقه درس شیخ بهایی پیوست و سپس به پیشنهاد استاد، به درس فلسفه میرداماد، که بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان بود، وارد شد. میرداماد که فیلسوفی مشائی بود، می خواست حکمت مشاء را با حکمت اشراق درآمیزد و فلسفه مشائی را تفسیری اشراقی کند. مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و انوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.

برداشت

ملاصدرا می گوید: «بسیاری از منسوبان به علم، علم لدنی^۱ غیبی را که سالکان طریقت بدان اعتماد دارند، انکار می کنند و می گویند هر چه جز از راه آموزش و تفکر حاصل شود، علم نیست. برخی هم گمان برده اند [که] علم حقیقی منحصر در علم فقه و ظاهر تفسیر و کلام است... ولی این هم گمانی فاسد است و گوینده آن تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن اقیانوسی است که پهنه اش تمامی حقایق را فرا می گیرد.^۲»

۱ به نظر شما، ملاصدرا بر چه نکته ای تأکید می کند؟

۲ چرا ملاصدرا می گوید کسی که علم لدنی را علم نمی داند، قرآن کریم را نفهمیده است؟

۱. علم لدنی علمی است که از طریق آموزش و کلاس درس حاصل نمی شود بلکه بدون واسطه از جانب خدا به کسی که در بندگی و عبودیت مراتبی را پیموده و به شایستگی کافی رسیده است، الهام و اشراق می شود. این اصطلاح از قرآن کریم گرفته شده است که می فرماید: «عَلَّمَانَا مِنْ لَدُنَّا عَلَمًا: از نزد خود، او را علمی آموختیم» (سوره کهف، آیه ۶۵)

۲. مفاتیح الغیب، ملاصدرا، مفتاح سوم، مشهد هشتم

ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس را در مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند اما دیری نپایید که رقیبان حسد ورزیدند و در صدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهک»، حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذرانید.

برای مطالعه



مدرسه خان شیراز



منزل ملاصدرا در کهک قم

ملاصدرا در مذمت اوضاع زمانه که او را ناچار به مهاجرت کرد، می گوید:

«حقیقت این است که زمانه مرا به جماعتی کودن مبتلا کرده است که دیدگان آنها از رؤیت انوار دانش و فهم اسرار آن نابیناست و همچون شب پرگان از مشاهده معارف و تعمق در آنها عاجز و ناتوان است. اینان تدبر در آیات سبحانی و تعمق در حقایق ربّانی را بدعت می شمارند. اینان با دشمنی خود با حکمت و عرفان، مردم را از این دو علم محروم کرده اند و مانع رسیدن و اعتماد آنها به علومی می شوند که انبیاء و اولیاء الهی به کنایه گفته اند و حکیمان و عارفان به اشارت فرموده اند ...

با مشاهده این احوال، روش مولای خود و مولای آن کسان را که رسول خدا مولای آنهاست^۱، در پیش گرفتیم و مدارا و تقیه پیشه کردم و صبر و بردباری را ترک ننمودم و عنان نفس از کف ندادم ولی خس و خاشاک در چشم داشتم و استخوان در گلو؛ بنابراین، از معاشرت با مردم کناره گرفتیم و از دوستی با آنها مأیوس شدم و بدین طریق از مخالفت زمانه خلاصی یافتیم؛ تا آنجا که تعظیم و تحقیر و کارشکنی آنها پیش من یکسان گشت و در این راه آنچه را یکی از برادران من سروده بود به کار بستیم:

از سخن پُر دُر مکن همچون صدف هر گوش را قفل گوهرساز، یاقوت زمردپوش را
در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می خواهد لب خاموش را
... چون احوال را بدین منوال دیدم، از مردم روزگار یک سره بریدم و شکسته خاطر در برخی نواحی منزوی گشتم و به عبادت پرداختم.^۲

۱. اشاره به حدیث نبوی: من کنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هر کس من مولای اویم، پس علی نیز مولای اوست.

۲. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه

خلوت‌گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت‌ها و ریاضت‌ها به تدریج عقل و جان صدرالدین را برای جهشی بلند در سپهر معرفت و حکمت مهیا ساخت. انوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت. اسرار و رموزی بر او آشکار شد که آن زمان آشکار نشده بود. وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد،^۱ پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرد و او این مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی در ایران تبدیل کرد و واپسین دوره زندگی خود را یک‌سره وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود.

بالاخره، این بزرگ‌مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.^۲

تألیفات

ملاصدرا تألیفات متعددی دارد که همه آنها در جایگاه خود مهم و منشأ اثر بوده‌اند. برخی از این آثار عبارت‌اند از:

۱. **الاسفار الاربعه**، که به «اسفار» مشهور است، دایرة المعارف فلسفی ملاصدراست. ملاصدرا در این کتاب ضمن بیان نظر فلاسفه، نظرات ابداعی و مستقل خود را تبیین می‌کند. این کتاب با الهام از سفر چهار مرحله‌ای عارفان تقسیم‌بندی و تنظیم شده و در نه جلد به چاپ رسیده است.
۲. **شواهد الربوبیه**، کتابی فلسفی است که با شیوه اشراقی تدوین یافته و از کتاب‌های اولیه ملاصدرا به حساب می‌آید. او آرا و نظرات اولیه خود را در این کتاب بیان کرده است.

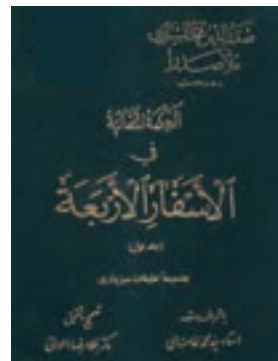
۳. **تفسیر قرآن**، که شامل تعدادی از سوره‌های قرآن کریم می‌شود. ملاصدرا دو کتاب دیگر هم درباره قرآن دارد: «مفاتیح الغیب» و «اسرار الآیات».

محمدحسین هیکل، روزنامه‌نگار برجسته مصری در مصاحبه خود با امام خمینی ره، در اواخر سؤال‌های خود از ایشان پرسید: «چه شخصیت‌هایی، غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام (غیر از معصومین) شما را تحت تأثیر قرار داده و چه کتاب‌هایی به جز قرآن روی شما اثر گذاشته‌اند؟»

امام خمینی ره پاسخ داد: این سؤال احتیاج به تأمل دارد و الان نمی‌توانم جواب بدهم اما شاید بتوان گفت در فلسفه، ملاصدرا، در کتب حدیث، کتاب کافی در کتب فقهی، کتاب جواهر...^۱



کتاب الشواهد الربوبیه



کتاب الاسفار الاربعه

۱. همان

۲. آن گونه که از اشعار داماد ایشان، فیاض لاهیجی، برمی‌آید و از مرحوم علم‌الهدی فرزند فیض کاشانی (نوۀ دختری ملاصدرا) نقل شده است، ملاصدرا در بصره رحلت می‌کند. بدن او را به نجف منتقل می‌کنند و در ایوان العلماء، نزدیک ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام دفن می‌نمایند.

۴ **المبدأ والمعاد**، که آن را می‌توان خلاصه نیمه دوم اسفار دانست و شامل مباحث خداشناسی و معادشناسی است، از کتب مهم‌تر ملاحدا محسوب می‌شود.

۵ **المشاعر**، کتاب کوچکی است درباره وجود و موضوعات پیرامونی آن.

۶ **المظاهر الالهيه**، مانند المبدأ والمعاد است، ولی در حجم کوچک‌تر.

۷ **حدوث العالم**، کتابی است درباره چگونگی خلق جهان از نظر فلسفی. ملاحدا در این کتاب، نظر فلاسفه یونان و فیلسوفان مسلمان را نقل و نقد می‌کند و نظر خود را ارائه می‌دهد.

➤ مشرب فلسفی ملاحدا

فلسفه‌ای که ملاحدا بنیان گذاشت و آن را رسماً «حکمت متعالیه» نامید، نتیجه تکاملی دو مشرب گذشته، «فلسفه مشاء» و «فلسفه اشراق»، و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود. به عبارت دیگر، در شخصیت وجودی ملاحدا برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی با هم الفت یافته‌اند و از این الفت، فلسفه‌ای برآمده که سرآمد فلسفه‌های قبل است.

در عین حال، توجه داشته باشیم که بهره‌مندی ملاحدا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه تهی نمی‌سازد و به عرفان یا کلام تبدیل نمی‌کند؛ زیرا وی در مقام فیلسوف می‌داند که میزان و ملاک فلسفی بودن یک متن یا سخن، این است که اولاً هر مبحثی که طرح می‌کند، به موضوع فلسفه، یعنی موجود بما هو موجود، مربوط باشد و به آن برگردد. ثانیاً متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و بیان نقلی.

ایشان این اصل را در آثار فلسفی خود، به خصوص در اسفار، مراعات کرده و در هر موردی که از شهود یا وحی الهی بهره برده، از این دو منبع نه به عنوان پایه استدلال بلکه به عنوان تأیید و شاهد کمک گرفته است.

پس، منابع حکمت متعالیه عبارت‌اند از:

۱ **فلسفه مشاء**، به خصوص اندیشه‌های مستدل و قوی ابن سینا؛

۲ **حکمت اشراق**، اندیشه‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی؛

۳ **عرفان اسلامی**، به خصوص اندیشه‌های محیی‌الدین عربی؛^۱

۴ **تعالیم قرآن کریم و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار (علیهم‌السلام)**.

۱. محیی‌الدین ملقب به «شیخ اکبر» که گاهی هم «ابن عربی» خوانده می‌شود، از عرفای قرن ششم و هفتم هجری است. او که نسبش به حاتم طایی می‌رسد، در اندلس تولد یافت و بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذراند. محیی‌الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد و بخش دوم عرفان، یعنی عرفان نظری را بنیان نهاد. او بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده که «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیه» از جمله آنهاست.

عموم فیلسوفان و از جمله ابن سینا و ملاصدرا دربارهٔ مسائلی چون «اثبات وجود خدا»، «وجود روح» و «معاد و آیندهٔ جهان» سخن گفته‌اند؛ در حالی که می‌دانیم این مباحث در دین هم مطرح می‌شوند. آیا سخن گفتن فیلسوفان از این موارد به سخن آنان رنگ دینی نمی‌دهد و فلسفه را به کلام تبدیل نمی‌کند؟

اصول فلسفی ملاصدرا

فلسفهٔ ملاصدرا یا همان «حکمت متعالیه» دارای اصول و پایه‌هایی است که تا عصر وی یا طرح نشده بود و ابتکار ایشان بود و یا به صورتی که ملاصدرا آنها را در کنار هم قرار داد و ترکیبی فراهم آورد، تا زمان او انجام نشده بود. با توجه به گستردگی بحث و ضرورت طرح مقدمات مختلف برای تبیین این اصول، از بیان تفصیلی آنها می‌گذریم و به معرفی اجمالی برخی از این اصول بسنده می‌کنیم.

۱ اصل وجود: این اصل، بنیادی‌ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او از قبیل رابطهٔ علت و معلول، واجب و ممکن، مراتب عالم هستی و حرکت تأثیری عمیق داشته و رنگ دیگری به آنها داده است. به طور مختصر، وقتی ما چیزی را مشاهده می‌کنیم و متوجه بودن آن می‌شویم، می‌گوییم «این هست» و با این جمله از «وجود» و «هستی» آن خبر می‌دهیم. اگر متوجه چیستی آن هم بشویم، می‌گوییم مثلاً «این سیب است» و با این جمله، «چیستی» و «ماهیت» آن را بیان می‌کنیم. پس، از هر چیز خارجی دو مفهوم به ذهن ما می‌آید: «وجود» و «ماهیت».

مفهوم وجود در میان همهٔ اشیا مشترک است اما هر شیئی ماهیت خاص خود را دارد. لذا ماهیت، جنبهٔ تمایز و اختلاف اشیاست و وجود، وجه وحدت آنها.

وجود ← همهٔ اشیا عالم در بودن با هم تفاوتی ندارند (وحدت موجودات)

ماهیت ← اشیا عالم از حیث ماهیت با هم متفاوت‌اند (کثرت موجودات)

حال، با توجه به اینکه واقعیت خارجی یک چیز است، این واقعیت حقیقتاً مصداق مفهوم «وجود» است یا «ماهیت»؟

ملاصدرا طی مباحث مفصلی ثابت می‌کند که واقعیت خارجی، مصداق مفهوم «وجود» است. به عبارت دیگر،

آنچه واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد، وجود است نه ماهیت، و از آنجا که هر وجودی با تعینی خاص در خارج هست، از این تعین خاص مفهوم «ماهیت» به دست می‌آید؛ مثلاً وجود انسان ویژگی‌ها و تعینات خاصی دارد که زمینه‌ساز مفهوم انسان در ذهن ماست و وجود اسب ویژگی‌ها و تعینات دیگری دارد که مفهوم اسب را به ذهن ما می‌آورد.

پس، آنچه واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد و در خارج اصالت دارد، وجود انسان و اسب و مانند آنهاست نه ماهیت. ماهیت انسان و اسب، مفهومی است که از این وجودها انتزاع می‌شود.

۲ وحدت حقیقت وجود: ملاصدرا با تکیه بر اصالت وجود می‌گوید حال که «اصالت» با «وجود» است و وجود هم امری واحد و وجه مشترک همه اشیا است، پس، واقعیت خارجی امری واحد است. این حقیقت واحد همان اصل هستی اشیا و اشیا و موجودات مختلف در حقیقت هستی با هم وحدت دارند.

۳ تشکیک وجود: وجود، حقیقتی واحد است اما این حقیقت واحد، مراتب و درجاتی عالی دارد و به اصطلاح منطق دانان، حقیقتی مشکک است.^۱ تشکیک وجود، شدت و ضعف داشتن وجود مانند شدت و ضعف در نور است. نور، حقیقتی یگانه است اما شدت و ضعف دارد. در عین حال، شدت و ضعف نور از حقیقت نور خارج نیست. نور از همان جهت که نور است قوی است؛ نه اینکه با چیزی ترکیب شده و قوی شده باشد، و نور از همان جهت که نور است ضعیف است؛ نه اینکه با چیزی مثل تاریکی ترکیب شده و ضعیف شده باشد. زیرا تاریکی همان نبود نور است. وجود هم همین گونه است. وجود قوی با چیزی خارج از خود ترکیب نشده است، زیرا خارج از وجود، چیزی نیست، وجود ضعیف هم به همین ترتیب.

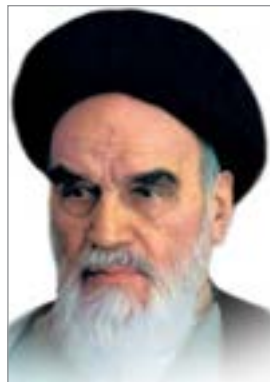
علاوه بر این اصول، ملاصدرا اصول و مباحث ابتکاری و بدیع دیگری مانند «حرکت جوهری» عالم طبیعت را دارد که اکنون فرصت تبیین آنها نیست.

دوره معاصر

فلسفه صدر او حکمت متعالیه، پس از ایشان به عنوان آخرین دستاورد فلسفه اسلامی در مراکز علمی و آموزشی محور تدریس قرار گرفت و فلاسفه بزرگ صدرایی تلاش کردند نظرات عمیق و گاه پیچیده ملاصدرا را تحلیل و تبیین کنند و به دانشجویان فلسفه آموزش دهند؛ تا اینکه این میراث عظیم فلسفه به روزگار معاصر رسید. در این روزگار نیز حکمایی مانند میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا مهدی آشتیانی، آقامیر محمد کاظم عصار و آقا محمدرضا قمشه‌ای مشعل پرفروغ حکمت را روشن نگه داشتند و به نسل امروز رساندند.

۱. در منطق، مفهوم کلی بر دو قسم است: متواطی و مشکک؛ مثلاً مفهوم انسان را که بر افراد خود به نحو یکسان صدق می‌کند، متواطی می‌نامند. اما مفهوم سفیدی یا شیرینی را که بر افراد خود به نحو یکسان صدق نمی‌کند بلکه دارای شدت و ضعف است، مشکک می‌گویند.

از میان این فلاسفه، حوزه درس امام خمینی رحمته الله علیه در قم یکی از پررونق ترین حوزه های فلسفی بود. حضرت امام که از متفکران بزرگ عصر ما بود و در همه علوم اسلامی تبخر بسزایی داشت، در فلسفه نیز صاحب نظر بود. گرچه جنبه سیاسی و فقهی امام و رهبری معجزه آسای آن بزرگوار در انقلاب اسلامی باعث شد تا دیگر ابعاد شخصیت ایشان کمتر آشکار شود، واقعیت این است که ابعاد فلسفی و عرفانی شان نیز بسیار درخشان بود؛ به طوری که شخصیت های فلسفی معاصر، قبل از حضور در درس علامه طباطبائی، سال ها از درس های فلسفی امام بهره می بردند.



یکی از این شخصیت ها استاد شهید مطهری بود که سال ها از محضر درس امام خمینی رحمته الله علیه استفاده کرده و پایه های فلسفی خود را استوار ساخته بود. از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می شدند، نقل است که حضرت امام در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدرالمتألهین را با قریحه ای بی نظیر چنان تفسیر عرفانی می کرد که گاه از سطح بیان ملاصدرا فراتر بود. ایشان در طرح مسائل عرفانی و ربط حکمت متعالیه با اصول عرفانی استعدادی کم نظیر داشت و گاه به نکاتی کاملاً تازه اشاره می کرد.

شهید مطهری که از محضر درس فلسفی و اخلاقی امام خمینی رحمته الله علیه استفاده کرده بود، با ذکر خاطره آن سال ها می گوید: «... قلم بی تابمی کند که به پاس دوازده سال فیض گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه بهره های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرم کسب کرده ام، اندکی از بسیار را بازگو کنم...»

حکیم بزرگ دوره معاصر

استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی بزرگ ترین شخصیت فلسفی معاصر و وارث حکمای بزرگ اسلامی است.

ایشان در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد و در همان شهر مقدمات دانش را آموخت. در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت به محضر استادان بزرگ راه یافت و با همتی بلند، در تحصیل مدارج عالی علم در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات و برخی علوم دیگر گام نهاد. خود ایشان می نویسد:

«در اوایل تحصیل علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتیم. از این رو، هرچه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذشت. پس از آن، به یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی تابمی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل، که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم و بساط



«در همان اوایل ورود به نجف اشرف، روزی در منزل نشسته بودم و به آینده خود می اندیشیدم. ناگهان کسی در خانه رازد ... داخل منزل شد ... و به من گفت: کسی که برای تحصیل به نجف می آید، شایسته است به فکر تهذیب و تکمیل نفس هم باشد و از خود غافل نماند.

این عالم پرهیزگار، عارف عالی قدر میرزا علی آقا قاضی است که بسیاری از علما و عارفان عصر حاضر شاگرد او بوده اند.

معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم ... بسیار می شد (به ویژه در فصل بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می کردم و اگر اشکالی پیش می آمد، با هر خودکشی ای بود، [آن را] حل می کردم. وقتی که در درس حضور می یافتم، از آنچه استاد می گفت قبلاً آگاه بودم و هرگز اشکالی پیش استاد نبردم.»

علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۵ برای تدریس به قم مهاجرت می کند و با این کار، تحولی عظیم را در حوزه علمیه رقم می زند. ایشان خود در این باره می نویسد: «... [در آن ایام] نه از فلسفه و [دروس] معقول خبری بود و نه از تفسیر قرآن و نه سایر بخش های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می شد که فقط بخشی از سنت پیامبر و ائمه علیهم السلام بود. بر خود لازم دیدم که یک درس فلسفه، یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق را در حوزه شروع کنم.»

نتیجه تدریس ایشان در قم تربیت تعداد زیادی شاگرد بود که با علوم عقلی آشنا بودند، مسائل فکری روز را می دانستند و برای ایجاد یک تحول فکری و فرهنگی پیش قدم شده بودند؛ شاگردانی مانند استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت الله جوادی آملی، آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله مصباح یزدی.

تأثیر فرهنگی

فعالیت علمی علامه طباطبایی در زمانی آغاز شد که اندیشه های جدید و مکتب های فلسفی از اروپا به ایران آمده بودند و تفکرات ماتریالیستی و مکتب مارکسیسم در حال گسترش در ایران بود. وی ابتدا جلساتی با حضور طلاب با استعداد تشکیل داد و به نقد مبانی فلسفه های جدید و به خصوص مارکسیسم اقدام کرد. حاصل این مباحث کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که با شرح و پاورقی های استاد شهید مطهری در پنج جلد انتشار یافته است.

علامه در این کتاب نه تنها ارکان ماتریالیسم را نقد می کند بلکه یک دوره فلسفه اسلامی را به گونه ای ارائه می دهد که پاسخ گوی مسئله های روز هم باشد.

ایشان علاوه بر تدریس در حوزه، با استادان دانشگاه ها نیز ملاقات می کرد و برای آنها جلسات درسی تشکیل می داد. در همین ایام بود که یکی از فلاسفه بزرگ اروپایی به نام «هانری کربن» بعد از اطلاع از مقام علمی علامه، در جلسات متوالی و مکرری به حضور ایشان رسید؛ پرسش های خود را درباره فلسفه، اسلام و تشیع با علامه در میان گذاشت و علامه به پرسش های وی پاسخ گفت. حاصل این گفت و گوها به صورت های مختلف، از جمله در کتابی با عنوان «شیعه» به چاپ رسیده است.

علامه طباطبایی صاحب اثر گران قدری است که از نظر بسیاری از صاحب نظران، از جمله استاد شهید مطهری، در تاریخ اسلام نظیر ندارد و آن، کتاب تفسیر «المیزان» است که در بیست جلد و در مدت بیست سال تألیف شده است.



اسامی دبیران شرکت کننده در اعتبارسنجی کتاب فلسفه (۲) - کد ۱۱۲۲۲۶

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۱	فاطمه رائی	تهران	۱۶	مژگان شفیعی پور	مرکزی
۲	ابراهیم امینی	کردستان	۱۷	نگار مشایخی	خراسان رضوی
۳	اصغر گرگین	بوشهر	۱۸	فریبا پورخیاط	خراسان شمالی
۴	نازنین زینب عباسی	شاهرود	۱۹	تهمینه خسروی	خراسان رضوی
۵	محمدصادق رضایی	مازندران	۲۰	طاهره صفایی	شهرستان های تهران
۶	فاطمه سادات شریف زاده	مازندران	۲۱	مرجان شکری	تهران
۷	زهرا پناهی	اصفهان	۲۲	مجید احسانفر	لرستان
۸	فاطمه شوشتری	خراسان شمالی	۲۳	فرزاد کوب پور	گیلان
۹	زینب ملک ثابت	یزد	۲۴	حمید محقق	تهران
۱۰	ایمان فرهادپور	اصفهان	۲۵	الهام کبیریان	تهران
۱۱	افسانه شجاعی	کرمان	۲۶	مرضیه حیدری فر	تهران
۱۲	احمد رضا صدرایی	اصفهان	۲۷	مهناز قانع	تهران
۱۳	مرتضی صفرپور	اصفهان	۲۸	نسیم طباطبایی	خراسان رضوی
۱۴	نوشین صابری	اصفهان	۲۹	محبوبه نبوی	مازندران
۱۵	حسین صادقی	خراسان جنوبی	۳۰	فاطمه قوی نیت	شهرستان های تهران